

فقیه در فقه سیاسی اهل سنت

سید محمد رضا مرندی^۱

چکیده

دیدگاه‌ها و آرای صاحب‌نظران و عالمان دینی در خصوص ماهیت نظام اسلامی براساس اینکه چه مبنایی را برای مشروعیت حکومت به رسمیت شناخته باشند، چه صفات و شرایطی برای حاکم و زمامدار اسلامی ضروری است و وی مطابق با ادله شرعیه زمامدار اسلامی باید واجد چه شرایط و صلاحیت‌هایی باشد متفاوت است. یکی از فراگیرترین این دیدگاه‌ها به فقیه و مجتهد بودن به عنوان یکی از ویژگی‌های حاکم و زمامدار اسلامی تأکید دارد؛ دیدگاهی که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می‌شود. نکته قابل تأمل این است که عموماً به هنگام نظریه پردازی در این خصوص و درخصوص برخی دیگر از موضوعات فقه سیاسی این گونه تلقی می‌شود که این مقوله‌ها صرفاً شیعی هستند ولایت لذا نظریه‌های اهل سنت در خصوص آن‌ها، چندان مورد عنایت قرار نمی‌گیرد، از همین رو این سؤال ممکن است مطرح شود که آیا نظریه و مدل ولایت فقیه، مختص عالم تشیع و دیدگاه‌های فقهی شیعه است یا اینکه در میان اهل سنت نیز طرفدارانی دارد؟ موضع علمی و فقهی اهل سنت در خصوص این مقوله چیست؟ چه نظرات و دیدگاه‌هایی در میان آن‌ها در این باره مطرح است؟ و این دیدگاه‌ها بر چه مبنایی استوارند؟ و ... از جمله سؤالاتی است که این پژوهش به آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی

حاکم اسلامی، ولایت فقیه، فقه سیاسی، امامت، اهل سنت

m-marandi@sbu.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۲۲

۱ عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی
تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۶

مقدمه

از دیر باز مسئله حکومت و ولایت در جوامع بشری از بنیادی‌ترین مسائل بوده، تا آنجا که سرنوشت هر جامعه‌ای از جهت سعادت و شقاوت، عزت و ذلت، با آن پیوند خورده و از مهمترین و جنجالی‌ترین مباحث زندگی اجتماعی انسان‌ها به‌شمار می‌رود. در این راستا بخش اعظم هدف گذاری پژوهش‌ها و آموزش‌های مراکز آموزشی و دانشگاهی در راستای تحقیق و تبیین و تعلیم نظریه‌های حکومت و تبیین و تعلیم اصول و پایه‌ها و فروع و روش حکومت‌داری در جامعه است.

در عموم ادیان الهی و مکاتب بشری بخش مهمی از تعالیم به تبیین مسائل حکومت و دولت در جامعه انسانی اختصاص پیدا کرده که از این رهگذر آخرین دین آسمانی، یعنی دین مبین اسلام در آیات قرآن کریم و سنت نبوی که در بردارنده احادیث و روایات نبی مکرم و ائمه معصومین است، به طور گسترده و مستوفی به طرح نظریه حکومت در اسلام و مسائل آن پرداخته است.

ضرورت اصل ولایت و حکومت در میان شیعه و اهل سنت امری مسلم و بذیرفته است و آنچه در اندیشه سیاسی این دو مذهب مورد اختلاف قرار گرفته است شرایط و مصادیق حاکم اسلامی می‌باشد.

رسیدن به الگوهای مشترک در حوزه اندیشه سیاسی جهان اسلام که زمینه وحدت و همگرایی را در جهان اسلام ایجاد کند، نیازمند پژوهش‌های بنیادین و کاربردی بیشتری است اما آنچه به طور قطع می‌توان مطرح کرد حضور تأثیرگذار فقه و اندیشه سیاسی اسلام در زندگی اجتماعی مسلمانان است.

در محافل علمی ما عموماً به هنگام نظریه پردازی در خصوص ولایت فقیه، برداشت‌های شیعی از اسلام و دین، مفروض تلقی شده و دیدگاه‌های اهل سنت، چندان مورد عنایت قرار نمی‌گیرد؛ لذا این سؤال ممکن است مطرح باشد که موضع علمی و فقهی اهل سنت در خصوص ولایت فقیه چیست؟ آیا این مقوله مختص عالم تشیع و نظریه‌های فقهی شیعه است یا اینکه در میان اهل سنت نیز طرفدارانی دارد؟ و اینکه چه نظرات و دیدگاه‌هایی در میان اهل سنت در خصوص ضرورت فقیه بودن حاکم اسلامی به صورت ایجابی یا سلبی مطرح است؟ و این دیدگاه‌ها برچه مبانی ای استوار هستند؟ و علمای اهل سنت چه صفات و شرایطی را برای حاکم و زمامدار اسلامی ضروری می‌دانند و آیا می‌توان از آن صفات و شرایط، ولایت فقیه یعنی ضرورت فقیه و مجتهد بودن حاکم و زمامدار اسلامی را استنباط کرد؟ و ... از جمله سؤالاتی است که این نوشتار در پی بررسی آن‌ها از منظر فقه سیاسی است.

تعریف مفاهیم

ولایت

«ولایت» واژه عربی است که از کلمه «ولی» گرفته شده، این ماده از ریشه «ولی» به معنای قرب و نزدیکی می‌باشد.^۱ و در اصل «ولاء» و «متوالی» به معنای قرار گرفتن یک شیء در کنار شیء دیگر است، بی آنکه فاصله‌ای بین آن دو باشد که البته لازمه چنین حالت و ترتیبی نزدیک آن دو شیء به یکدیگر است.^۲

هر گاه «ولی» در خصوص تدبیر امور اجتماعی مطرح شود، مراد، زعامت و رهبری است. در اصطلاح واژه «ولایت» هم ردیف واژه‌هایی مانند «سرپرستی»، «زعامت» و «ریاست» ذکر شده و مراد از آن سرپرستی و اداره امور دیگری را بر عهده داشتن است.

فقه و فقیه

انقلاب اسلامی، کلمه «فقه» که از شکافتن و باز کردن، اشتقاق یافته،^۳ در لغت به معنای فهم، علم و درک است. از این رو مرد فقیه یعنی عالم،^۴ کلمه فقه در اصطلاح معنای نو و تازه‌ای به خود گرفته، و از آن معنای لغوی در یک مفهوم گسترده استعمال شده است. کلمه فقه در اصطلاح در دو معنا به کار رفته است.

(۱) فقه یعنی فهم و علم به مجموعه دین.

(۲) فقه یعنی دانش احکام و مقررات شرعی.

در اصطلاح نخست، «فقه» عبارت است از بصیرت کامل نسبت به کل دین و مجموعه آنچه خداوند برای بشر فرستاده است، این مجموعه، شامل عقائد و اخلاق و احکام (اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی) است که قرآن مسلمانان را به تفقه در آن فرا می‌خواند:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ

۱ فیومی، المصباح المنیر فی غربت شرح الکبیر، ج ۲، ص ۶۷۲ نیز. رک ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲ «الولاء و التوالی ان يحصل شیدان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما و يستعار ذالک للقرب»

رک. اصفهانی، راغب، معجم مفردات الالفاظ الاقرآن، ج ۱، ص ۴۵۵ - ۴۵۸.

۳ علی بن محمد ابن اثیر فی العفایه، ج ۳، ص ۴۶۵، و اشتقاقه (الفقه) من الشق و الفتح، انتشارات مکتبه، بی تا.

۴ احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۴۴۶.

يَحْذَرُونَ»^۱ «پس چرا از هر گروهی از آنان طائفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند تا چون بازگشتند قوم خود را انذار کنند شاید آن‌ها از معاصی برحذر باشند.»

در این آیه «فقه» در همان معنای لغوی خود یعنی فهم عمیق و ژرف‌نگری به کار رفته و دین به عنوان متعلق «تفقه» ذکر شده است و تفقه و فقاہت، به مجموعه دانش‌های دینی اعم از اصول و فروع و اخلاق اطلاق می‌شود.^۲ با توجه به اصطلاح نخست، فقیه به کسی می‌گویند که بصیرت ژرف و عمیق در امر دین، به معنای اعم آن دارد.

دومین معنای اصطلاحی «فقه» علم به احکام و مقررات فرعی شرعی از روی ادله است،^۳ به این معنا فقه، دانشی است که میان مسلمانان رواج یافته است و وظیفه‌اش تعیین تکلیف مکلفان و استنباط احکام شرعی است.

تاریخ این اصطلاح که اخص از معنای لغوی و اصطلاحی نخست است، به نیمه اول قرن دوم هجری بر می‌گردد یعنی زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام در آن دوران به کسانی که در علم به احکام شرعی تخصص بیشتری داشتند فقیه اطلاق می‌شد.^۴

مراد ما از فقیه معنای اصطلاحی اول یعنی کسی که علم و آگاهی عمیق نسبت به مجموعه دین دارد. البته لازم به ذکر است با توجه به این که رهبر جامعه اسلامی می‌خواهد بر اساس قوانین اسلامی جامعه را اداره کند و قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اسلام در علم فقه به معنای گسترده آن تبیین می‌گردد، بنابر این رهبر جامعه اسلامی در زمینه فقه به معنای دوم باید دارای تخصص ویژه‌ای باشد تا بتواند با توجه به سایر علوم اسلامی قوانین لازم برای اداره امور جامعه را پیدا کند. همچنین رهبر جامعه اسلامی کسی می‌تواند باشد که علاوه بر آگاهی کافی به علم فقه و قدرت استنباط احکام شرعی، نسبت به مجموعه علوم دینی نیز از آگاهی در سطح بسیار بالایی برخوردار باشد.

کلمه فقیه بر خلاف واژه مجتهد، معانی زیادی را در طول تاریخ استنباط داشته است و از عصر اسلام تا کنون غلبه استعمال در دانش فتوا و استنباط احکام شرعی داشته است.^۵ از همین روی، رهبر

۱ توبه آیه ۱۲۲.

۲ محمد حسین طباطبائی، المیزان، ص ۱۹۹.

۳ زین الدین بن علی معروف به شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۳۲.

۴ محمد بن یقوب کلینی، الروضه من الکافی، ج ۸، ص ۳۷.

۵ جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاہت عدالت، ص ۱۳۶.

جامعه اسلامی کسی است که علاوه بر آگاهی کافی به علم فقه و قدرت استنباط احکام شرعی، نسبت به مجموعه علوم دینی نیز از آگاهی بسیار بالایی برخوردار باشد. امام خمینی ره در این خصوص معتقد است:

«حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه کشوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.»^۱ مباحث و تحلیل‌های فراوانی عرضه شده است که در اینجا صرفاً به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. اسکاچپول که در کتاب «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی»، تحلیلی ساختاری از انقلاب‌ها ارائه کرده است، با وقوع انقلاب اسلامی و ناکارآمدی گزاره‌های تحلیلی نظریه‌اش در تبیین انقلاب اسلامی، به بازاندیشی در نظریه خود پرداخت و در مقاله‌ای با عنوان «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، بر نقش عوامل فرهنگی در تحلیل انقلاب اسلامی تأکید کرد. وی انقلاب ایران را یک انحراف شدید از ترتیبات علی که در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین رخ داد، می‌داند و برخلاف دیدگاه‌های پیشین خود معتقد است که انقلاب ایران تنها انقلاب در طول تاریخ است که به گونه‌ای «آگاهانه» به وسیله‌ی یک جنبش اجتماعی توده‌ای، «ایجاد» شده است (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۲۲). به باور اسکاچپول، نظریه‌پردازانی که مدرنیزاسیون سریع را به تنهایی علت انقلاب ایران می‌دانند، اشتباه می‌کنند، بلکه پتانسیل انقلابی در این انقلاب در حوزه اجتماعی مستقل و منسجم بازار قرار داشت که در دهه ۱۹۷۰ علی‌رغم آسیب‌دیدگی از فرایند مدرنیزاسیون، سالم باقی ماند. اما در توضیح اینکه چرا و چگونه ایرانیان به سمت انقلاب رفتند، وی بر متغیرهای مذهبی شیعه در جامعه و سیاست ایران تأکید می‌کند (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۲۹). از دیدگاه اسکاچپول، شبکه‌ها (روحانیون انقلابی، مساجد و ...)، صورت‌بندی‌های اجتماعی و اسطوره‌های محوری اسلام شیعه، به ویژه امام حسین علیه السلام، به هماهنگ ساختن مقاومت توده‌های شهری کمک کردند و اراده اخلاقی لازم را برای مقاومت آن‌ها در برابر سرکوب ارتش فراهم کردند. این بدان معناست که یک بخش سنتی از زندگی

۱ امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

ایرانیان، منابع سیاسی حیاتی را برای ایجاد یک جنبش انقلابی فراهم کرد (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۱۳۲-۱۳۱). توجه به متغیرهای فرهنگی و نقش اراده و آگاهی در وقوع انقلاب اسلامی، نقطه قوت تحلیل اسکاچپول است، اما در عین حال، وی از توجه به متغیرهای اجتماعی - اقتصادی در تحلیل خود غفلت کرده است.

جان فوران از نظریه‌پردازان نسل چهارم تئوری‌های انقلاب، چارچوبی تلفیقی برای تحلیل انقلاب اسلامی ارائه می‌کند. وی در این چارچوب بر چند عنصر؛ فشارهای نظام جهانی، توسعه‌ی وابسته و تأثیر آن بر وجوه تولید داخلی، ماهیت سرکوبگر دولت، فرهنگ سیاسی مقاومتو بحران‌های اقتصادی تأکید می‌کند (فوران، ۱۳۹۰: ۵۳۶). از دیدگاه وی، رویدادهای سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۵ در ایران از الگوی ائتلاف‌های مردمی، شهری و چندطبقه پیروی می‌کرده است (فوران، ۱۳۹۰: ۵۳۵) او توضیح می‌دهد که از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب اسلامی، فصل گذار کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری و صنعتی شدن سریع بخش شهری به یاری درآمدهای نفتی بود. به باور فوران، برای بررسی تحولات این دوره، مفهوم «توسعه وابسته» قدرت توضیح‌دهندگی بیشتری دارد (فوران، ۱۳۹۰: ۴۶۰-۴۵۹). درواقع، به سبب توسعه وابسته و سرکوب‌گری دولت، جامعه ایران شاهد افول و جابجایی شدید اقتصادی و سرکوب سیاسی طبقه‌ها و گروه‌های اجتماعی متعدد بود. گروه‌ها و طبقه‌های مختلفی که از صافی فرهنگ‌های موجود، اعم از اسلام به روایت‌های مختلف آن، ناسیونالیسم غیردینی و مارکسیسم، به این وضعیت می‌نگریستند، رژیم پهلوی و دولت حامی آن؛ یعنی آمریکا را علت عمده‌ی مشکلات ایران تلقی می‌کردند. بنابراین، امکان ائتلاف گسترده فراهم شد (فوران، ۱۳۹۰: ۵۳۶). علی‌رغم آنکه فوران در الگوی تحلیلی - تلفیقی خود کوشیده تا عناصر مختلف ساختاری و کارگزاری را در تبیین انقلاب اسلامی به کار بندد، اما در نهایت، وی در تحلیل تاریخ تحولات ایران به طور اعم و انقلاب اسلامی به طور اخص، به ملاحظات طبقاتی و معیارهای مادی - معیشتی ارجحیت می‌دهد و به سایر جنبه‌ها توجه اندکی کرده است.

ایرواند آبراهامیان علت اصلی وقوع انقلاب اسلامی ایران را «توسعه ناموزون» (Uneven development) می‌داند؛ بدین معنا که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی اقدام به نوسازی کرد، اما در سطح سیاسی نتوانست دست به چنین اقدامی بزند. به باور وی، این امر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد، مجاری ارتباطی نظام با مردم را مسدود کرد، شکاف بین حکومت و نیروهای اجتماعی جدید را عمیق‌تر کرد و مهمتر اینکه، اندک پلهایی را که در گذشته

میان حکومت با نیروهای اجتماعی سنتی، به ویژه بازاریان و مقامات مذهبی بود، ویران کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۹۰).

از دیدگاه آبراهامیان، شاه برای فایق آمدن بر این ضعف (عدم توسعه یافتگی سیاسی)، باادغام دو حزب ایران نوین و مردم، حزب رستاخیز را ایجاد کرد و دولتتیک حزبی به وجود آورد، اما حزب رستاخیز به جای ایجاد ثبات، رژیم را تضعیف، و سلطنت را بیش از پیش از ملت جدا کرد؛ زیرا بسیج توده‌ها که در صدد تحققش بود، فریفتن توده‌ها بود که به نوبه خود نارضایتی توده‌ای ایجاد کرد. ضمن اینکه انحصاری شدن سازمان‌ها و ارتباطات، نیروهای اجتماعی را از دسترسی به مجاریان تقال نارضایتی-ها و خواسته‌هایشان به عرصه سیاسی محروم کرد. در نتیجه، مردم هر چه بیشتر امید به اصلاح را از دست داده، انگیزه بیشتری برای انقلاب یافتند (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۴۰۹ - ۴۰۳). مشخص است که بر اساس تحلیل آبراهامیان، اگر رژیم شاه در صدد مدرنیزه کردن کشور نبود، نارضایتی و انقلابی صورت نمی‌گرفت، حال آنکه حتی قبل از شروع برنامه‌های مدرنیزاسیون شاه، مخالفت و نارضایتی گسترده از رژیم وجود داشته است. علاوه بر این، آبراهامیان به پیامدهای برنامه‌های توسعه‌ای رژیم بر ساحت‌های مختلف زندگی مردم، ماهیت نامشروع و دست‌نشاندهی رژیم پهلوی، تأثیر ایده‌ها و ایدئولوژی در انقلاب و ... توجه نکرده است.

نیکو کدی نیز با اتخاذ رهیافتی چندعلتی در تحلیل انقلاب اسلامی، معتقد است که این انقلاب، انقلاب مذهبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... بود. در واقع، به باور کدی، نارضایتی‌های متعددی که در طی سال‌ها ایجاد شده و حالت انباشته به خود گرفته بود، با پیوند اسلامی توده‌های مردم و تفاسیر جدیدی از دین که ایده‌های انقلابی را توجیه می‌کرد، آمیخته شد و در سطح وسیعی در جامعه گسترش یافت (کدی، ۱۳۷۵: ۱۶ - ۱۵). به عبارت دیگر، کدی در رهیافت خود برای تحلیل انقلاب اسلامی بر عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... تأکید می‌کند و علت انقلاب اسلامی را آمیزه‌ای از سلطه و نفوذ اقتصادی غرب، فقدان طبقات و گروه‌های اجتماعی که پایگاه قدرت دولت باشند، تأثیر منفی نوسازی بر طبقات اجتماعی، سرکوب سیاسی و فقدان آزادی‌ها، تحول در اندیشه شیعی و رادیکال شدن آن و سرانجام، ائتلاف همه‌ی گروه‌ها زیر نظر روحانیت را مجموعه عواملی می‌داند که به شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران منجر شد. به بیان دیگر، کدی پیامدهای منفی نوسازی شتابان وابسته به غرب، در کنار سرکوب سیاسی و فقدان آزادی و تحول در اندیشه شیعه و جنبه انقلابی یافتن آن را سه عامل اساسی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی می‌داند (کدی، ۱۳۷۵: ۳۱۳). هر چند کدی تلاش کرده تا عناصر و عوامل مختلف را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی

دخیل بدانند، اما دیدگاه وی از وزانت نظری برخوردار نبوده، بلکه بیشتر ماهیت توصیفی - تاریخی دارد.

حمید عنایت هم با تحلیلی فرهنگی - ایدئولوژیک و در عین حال تاریخی از انقلاب اسلامی، ویژگی منحصر به فرد این انقلاب را نقش مذهب شیعه در شکل‌گیری آن می‌داند. بر این اساس، وی معتقد است که انقلاب معلول بازتفسیر و تغییر در برداشت از مفاهیم و آموزه‌های شیعی به ویژه تقیه، انتظار و عاشورا بود. به گونه‌ای که تقیه از حالت انفعالی و سکوت در برابر وضع موجود به مبارزه مخفی تغییر معنا یافت، انتظار نیز دیگر به معنای سازش با ظلم، تا زمانی که امام زمان علیه السلام ظهور کند، نبود. بلکه به عنوان برتافتن ظلم و تلاش برای ایجاد حکومت عدل مطرح شد و ... (عنایت، بی‌تا: ۹ - ۸). همچنین از نظر عنایت، علما از حرکت‌های انقلابی در تاریخ معاصر ایران درس‌هایی گرفتند و آن‌ها را در انقلاب اسلامی به کار بستند. از جمله اینکه آموخته بودند که هرگاه به صورت متحد و جدی مبارزه کرده‌اند، حرکتشان به موفقیت انجامیده و دوم اینکه نباید در مسیر مبارزه به نیروهایی که نمی‌شناسند، اعتماد کرده و قدرت را به آن‌ها واگذار کنند. مشخص است که عواملی چون اوضاع اقتصادی، ماهیت دست‌نشاندهی، استبداد و ... که هر کدام در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش داشته‌اند، در تحلیل عنایت جایی ندارد.

فرامرزی رفیع‌پور نیز با ارائه‌ی تحلیلی روان‌شناختی از انقلاب اسلامی، علت انقلاب را محرومیت نسبی می‌داند. وی محرومیت نسبی بلندپروازانه را مبنای تحلیل خیزش ملت ایران در سال ۵۷ دانسته، معتقد است که اقدامات شاه برای مدرنیزاسیون و توسعه کشور، هم سبب تشدید نابرابری اجتماعی شد و هم امکانات و توانایی درک این نابرابری را فراهم کرد (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۱۰۳). در واقع، رشد اقتصادی سبب پیدایش قشر متوسط شد که این قشر، ارزش‌های جدید قشر بالای جامعه را به قشر پائین انتقال می‌داد. از این طریق، جریان مقایسه اجتماعی که تا پیش از این همواره در درون یک قشر انجام می‌گرفت، همه اقشار جامعه را دربرگرفت. با این مقایسه، احساس نیاز به کالاهای جدید افزایش یافت و عدم موفقیت در ارضای این نیازها، احساس محرومیت نسبی را گسترش داد. در واقع، به باور رفیع‌پور، افزایش امکانات، کفاف احساس نیاز را نمی‌داد. در این شرایط، با طرح سیاست حقوق بشر کارتر، موانع ابراز نارضایتی‌ها نیز برداشته شد تا اینکه توهین حکومت به شئون مذهبی نیز به ماجرا اضافه و انفجار انقلابی صورت گرفت (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۱۰۴). بر اساس تحلیل رفیع‌پور، انقلاب اسلامی می‌بایست بیشتر ماهیت اقتصادی داشته باشد و طبقه متوسط نیز عامل آن باشد. حال آنکه انقلاب اسلامی بیشتر ماهیت فرهنگی و همه‌گیر داشته است.

دیدگاه‌های ذکرشده پیرامون تحلیل انقلاب اسلامی و سایر دیدگاه‌ها عمدتاً معطوف به تبیین شرایط شکل‌گیری و چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی بوده‌اند و به این مسئله که انقلاب اسلامی با نفی شرایط موجود درصدد تحقق چه آرمان (هایی) بوده است، اشاره‌ای نکرده‌اند و یا اینکه به طور مختصر بدان پرداخته‌اند.

۲- چارچوب نظری

از میان بحث‌های مختلفی که درباره‌ی مفهوم آزادی ارائه شده است، در پژوهش حاضر دیدگاه آیزیا برلین در مورد آزادی به عنوان چارچوب نظری انتخاب شده است. در واقع، وجه برجسته‌ی بحث برلین این است که آزادی را به دو وجه یا مفهوم تعریف کرده و تعریف وی از این دو وجه آزادی، بدون توجه به معنای آزادی در قاموس آموزه‌های لیبرالی، چارچوب نظری و روش قدرتمند و ارزشمندی را برای تحلیل مسئله‌ی پژوهش حاضر ارائه می‌دهد.

۲-۱. آزادی از دیدگاه آیزیا برلین

برلین آزادی را دو گونه تعریف کرده است: آزادی منفی و آزادی مثبت. «مفهوم منفی» آزادی در پاسخ این سؤال مطرح می‌شود: «چیست و کجاست آن قلمروی که در محدوده‌ی آن، شخص یا گروهی از اشخاص، عملاً آزادی دارند یا باید آزادی داشته باشند تا بدون دخالت دیگران، آنچه را بخواهند عمل کنند و آنچه را که می‌خواهند باشند؟» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۳۷ - ۲۳۶). آزادی در این مفهوم، قلمرویی است که در داخل آن، شخص می‌تواند کاری را که می‌خواهد، انجام دهد و دیگران نتوانند مانع کار او شوند. به عبارتی، آزادی در این معنی، در امان بودن از مداخله‌ی دیگران است و از این رو، هرچه حدود عدم مداخله فراتر رود، محدوده‌ی آزادی وسیع‌تر خواهد بود (برلین، ۱۳۶۸: ۲۳۸). آزادی در اینجا به معنی «آزادی از» چیزی است؛ یعنی محفوظ ماندن از مداخلات غیر در داخل مرزی که علی‌رغم متغیر بودن، قابل‌شناسایی است. از نظر برلین، مفهوم منفی آزادی برابر است با همان منظور لیبرال‌ها در عصر جدید از آزادی. به عبارتی، وی می‌نویسد که فیلسوفان کلاسیک سیاست در انگلستان مانند هابز و جرمی بنتهام وقتی کلمه آزادی را به کار می‌بردند، همین معنی را مدنظر داشتند. نکته جالب این است که برلین، آزادی منفی یا جلوگیری از مداخلات غیر را دفاع از آزادی نیز می‌داند (برلین، ۱۳۶۸: ۲۴۴ - ۲۴۳).

«مفهوم مثبت» آزادی در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود: «منشأ کنترل یا نظارتی که می‌تواند

کسی را وادار سازد که به فلان طرز خاص عمل کند یا فلان طور معین باشد، چیست و کیست؟» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۳۷). برلین، مفهوم مثبت آزادی را برخاسته از تمایل فرد برای آفا و صاحب اختیار خود بودن، می‌داند. از دیدگاه برلین، آزادی به این مفهوم، فاعلیت اراده‌ی انسانی در تعیین سرنوشت خویش بوده و وجه متمایزکننده انسان از اشیا و حیوانات است. وی در این باره می‌نویسد:

آرزوی من آن است که زندگی‌ای که می‌کنم و تصمیماتی که می‌گیرم در اختیار خودم باشد و به هیچ نیرویی از خارج وابسته نباشد. می‌خواهم آلت فعل خود باشم و نه آلت فعل دیگران، می‌خواهم عامل باشم و نه معمول. دلایل و هدف‌های کارم را خودم تشخیص بدهم و مال خودم باشد و عوامل اجنبی دیگری در من مؤثر نباشد. می‌خواهم کسی باشم و نه هیچ کس. می‌خواهم فاعل و تصمیم‌گیرنده باشم. نمی‌خواهم دیگران درباره‌ی من تصمیم بگیرند. می‌خواهم خود راه خویش را برگزینم نه آنکه به وسیله‌ی دیگران و تحت تأثیر عوامل خارجی به راهی کشانده شوم ... می‌خواهم خود هدف و روش خویش را انتخاب کنم و آن را به تحقق برسانم. این دست کم جزئی است از مفهومی که وقتی خود را حیون عاقل می‌خوانم، در نظر دارم. چیزی است که مرا به عنوان آدمی‌زاد از سایر موجودات دنیا ممتاز می‌گرداند ... هر قدر که به این آرزوها دست یابم، خود را همان قدر آزاد احساس می‌کنم و به همان اندازه که تحقق آن‌ها را دور از دسترس بدانم، احساس بردگی می‌کنم» (برلین، ۱۳۶۸: ۲۵۰ - ۲۴۹).

به باور برلین، در توجیه لزوم انسان به مثابه صاحب اختیار خود، به توان عقلی انسان استدلال می‌شود، اما میان عقلانی بودن و رفتار آزاد نمی‌توان رابطه‌ی عقلانی و مثبت برقرار کرد؛ می‌توان پذیرفت که انسان چون عاقل است، باید آزاد باشد یا چون می‌تواند عاقل باشد، پس می‌تواند آزاد باشد. با این وجود، دو مشکل مهم از مقوله‌ی آزادی؛ یعنی خود را صاحب اختیار دانستن در مفهوم مثبت آزادی پیش می‌آید:

۱- خدشه‌دار شدن و تحدید عقل به وسیله‌ی سایر گرایش‌ها و غرایز انسانی

۲- بعید بودن تحقق یک عقلانیت مطلوب در افراد.

نقد اول مشروعیت آزادی را موردسؤال قرار می‌دهد و نقد دوم، آزادی را تا تحقق عقلانیت مطلوب یا تبعیت از مراجع عقلانی به تأخیر می‌اندازد (نقل از: قادری، ۱۳۸۲: ۳۸ - ۳۷). در جمع‌بندی این بخش باید گفت که آزادی منفی (آزادی از) از دیدگاه برلین به رفع موانع و

محدودیت‌های پیش روی انسان و آزادی از کنترل و مداخله‌ی دیگران اشاره دارد و آزادی مثبت (آزادی برای) به توانایی انسان در ایجاد مطلوبیت‌های موردنظر خود. مسلم است که این دو شق آزادی، لازم و ملزوم یکدیگرند و به تعبیر دقیق‌تر، انسان تنها زمانی می‌تواند فاعلیت مختار داشته باشد (آزادی به مفهوم مثبت) که ابتدا موانع و محدودیت‌های پیش روی این فاعلیت برداشته شود (آزادی منفی). بنابراین، می‌توان گفت که آزادی منفی، مقدمه‌ای برای تحقق آزادی مثبت است. درواقع، در اینجا آزادی در دو گام محقق می‌شود؛ ابتدا موانع آزادی نفی و طرد می‌شود، اما این نفی و طرد به چه منظوری صورت می‌گیرد؟ بدین منظور که زمینه‌های لازم برای کنش و فاعلیت مختار انسان فراهم شود و انسان با اختیار و اراده‌ی خود بتواند سرنوشت خود را رقم بزند.

۳- انقلاب اسلامی ایران؛ تجلی آزادی

بدیهی است که برلین از اندیشمندان بزرگ لیبرال است و آزادی مدنظر وی، آزادی در چارچوب مکتب لیبرالیسم است که آزادی به این معنا، در اینجا موضوع بحث و بررسی نیست، بلکه آزادی در ظرف بزرگ اسلام معنا می‌شود. ضمن اینکه آنچه در اینجا موردتوجه است، بیشتر روش برلین در تقسیم آزادی به دو وجه منفی (سلبی) و مثبت (ایجابی) است، نه ماهیت آزادی. درواقع، تقسیم‌بندی وی از آزادی به دو گونه منفی و مثبت می‌تواند مبنایی برای تحلیل انقلاب اسلامی ایران قرار گیرد؛ بر این اساس، چنانچه آزادی را به روشی که برلین آن را تعریف کرده، مبنای تحلیل انقلاب اسلامی قرار دهیم، این انقلاب دارای دو وجه سلبی و ایجابی است؛ در وجه سلبی انقلاب اسلامی در پی نفی استبداد داخلی، سلطه خارجی، سیاست‌های اسلام‌زدایی رژیم شاه و وضعیت نامطلوب اقتصادی ایجاد شد و در وجه ایجابی، این انقلاب، تحولی برای دستیابی و تحقق مردم‌سالاری دینی، استقلال، آزادی، کارآمدی، محرومیت‌زدایی، رفع فقر و استضعاف بود. درواقع، انقلاب اسلامی اقدامی برای فراز کردن آرمان آزادی در حیات فردی و اجتماعی ایرانیان مسلمان بود که تلاش برای تحقق این آرمان در دو مرحله صورت گرفت؛ ابتدا علیه موانع آزادی؛ یعنی استبداد داخلی، سلطه خارجی، اسلام‌زدایی رژیم شاه و وضعیت نامطلوب اقتصادی اعتراض و انقلاب صورت گرفت و این موانع از سر راه برچیده شد و در گام بعدی، ملت ایران در مسیر تعیین سرنوشت خود (آزادی مثبت) کوشید تا به ارزش‌هایی

۱- استقلال هم به معنای آزادی عمل ملت‌ها و اختیار یک کشور در عرصه جهانی است (رمضانی، ۱۳۹۲: ۳۸) و سلطه خارجی نیز مانع این آزادی است. درواقع، استقلال یعنی آزادی نسبی یک کشور از دخالت کشورهای دیگران در امور داخلی خود، بعلاوه توانایی بیان و اجرای نظریات خود در صحنه بین‌المللی یا ابراز و اعمال سیاست مستقل در امور خارجی (اسمیت و باربر، ۱۳۷۲: ۲۳۲ - ۲۳۱).

چون مردم‌سالاری دینی، استقلال، آزادی، کارآمدی، محرومیت‌زدایی، رفع فقر و استضعاف و ... دست یابد و آن‌ها را در حیات سیاسی اجتماعی خود محقق کند.

۱-۳. آزادی در وجه منفی در انقلاب اسلامی

همانگونه که گفته شد، به طور عمده انقلاب اسلامی «نه» بزرگی به چند مسئله بود که طرد و نفی این مسائل، تجلی آزادی منفی است. این مسائل عبارت‌اند از:

۱-۱-۳. استبداد داخلی

روند ۳۷ ساله حکومت پهلوی دوم نشان می‌دهد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد بتدریج، جنبه‌های شخصی، اقتداری و استبدادی این رژیم تقویت شد. در واقع، در سال‌های قبل از ملی شدن نفت، باتوجه به تعدد بازیگران داخلی و قدرت‌های خارجی (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۵۳)، شاه به لحاظ قدرت در موقعیتی شکننده قرار داشت و تنها اقدام قابل توجه وی برای دست‌اندازی تمام عیار به قدرت، بازنگری در قانون اساسی بود که طبق آن، حق انحلال مجلسین به شاه واگذار شد که براساس آن در واقع، اصل «قدرت ناشی از اراده‌ی شاه»، جایگزین اصل «قدرت ناشی از اراده‌ی ملی» گردید (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۳۴). با این حال، بعد از کودتا، باتوجه به سرکوب شدید مخالفان، ایجاد سازمان‌ها و دستگاه‌های جدید اطلاعاتی، پلیسی و امنیتی و همچنین حمایت قدرت‌های خارجی، به ویژه آمریکا، رژیمی اقتدارگرا ایجاد کرد که به تدریج جنبه‌های شخصی آن تقویت شد و از سال‌های ابتدایی دهه ۴۰ به بعد به سلطانیسم سوق یافت. به عبارتی، از سال ۴۲ به بعد، دو عامل عمده سبب گذار از اقتدارگرایی به دیکتاتوری سلطنتی نظامی شد؛ اول آنکه با اصلاحات ارضی، معادله‌ی قدرت به ضرر زمین‌داران و به نفع دولت تغییر کرد و در واقع، قدرت دولتی جایگزین قدرت زمین‌داران در روستاها شد و همزمان، با سرکوب قیام ۱۵ خرداد، آنگونه که علم بعدها همیشه به شاه می‌گفت (ر.ک: میلانی، ۱۳۹۲: ۴۶۷)، رژیم تصور می‌کرد که مخالفان عمده‌ی خود؛ یعنی کمونیست‌ها و مذهبی‌ها را سرکوب کرده و دیگر مخالفی ندارد و دوم اینکه درآمدهای فزاینده نفتی، منابع مالی و ارزی مهمی را در اختیار شاه قرار می‌داد (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۳۴ - ۲۲۹). می‌توان گفت ساختار قدرتی که محمدرضا شاه در دوره‌ی بعد از کودتا ایجاد کرد، از چند ویژگی برجسته برخوردار بود:

الف) شخصی بودن: شاید بتوان گفت که ساختار قدرت شخصی شده، مهمترین و پایدارترین ویژگی ساختار قدرت پهلوی دوم از سال ۱۳۴۲ به بعد بود. متأثر از همین ویژگی بود که شاه به کانون فائده قدرت در ایران تبدیل شد و عملاً نقش همه‌ی قوای حکومت را بازی می‌کرد. جالب

آنکه، خود شاه این ویژگی را اقتضای وضعیت ایران می‌دانست (ر.ک: پهلوی، ۱۳۵۵ (الف): ۷۸). این ساختار چند پیامد عمده داشت: مهمترین پیامد، افزایش شیب تمایل به دیکتاتوری بود (ر.ک: پهلوی، ۱۳۵۵ (ب): ۱۶). غلبه شبکه روابط شخصی و پیوندهای غیررسمی و در محاق قرار گرفتن سازمان‌های رسمی بوروکراتیک و قانونی (حجاریان، ۱۳۷۴: ۴۵ و ر.ک: ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۲ - ۷۰) و گستردگی و در عین حال، تصلب روزافزون حلقه‌ی درونی و هسته‌ی مرکزی قدرت که پیامد مستقیم و مهم آن، گسترش فساد بود (در زمینه گسترش فساد ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۴۶، فوران، ۱۳۹۰: ۴۶۴، سوداگر، ۱۳۶۹: ۱۴۸ - ۱۴۵) از دیگر پیامدهای شخصی شدن قدرت بود.

ب) استقلال از جامعه: درآمدهای نفتی ایران، از ۲۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به نزدیک ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید (فوران، ۱۳۹۰: ۴۶۳ و آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۹۰). پیامد مهم این افزایش انفجاری درآمد، رونق بخشیدن استبداد نفتی، از بین بردن بقایای واقع‌بینی، حزم و احتیاط در شاه و مزدورانش (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۸۶) و در یک کلام، استقلال آن از جامعه، طبقات و گروه‌های اجتماعی بود. به بیان دیگر، در سایه‌ی افزایش درآمدهای نفتی، ویژگی نخست حکومت پهلوی و پیامدهای آن تقویت شد. درواقع، رانت‌های نفتی حداقل سه تأثیر عمده بر ماهیت دولت پهلوی دوم گذاشت که عبارت‌اند از: «تأثیر رانتیر»، «تأثیر سرکوب» و «تأثیر نوسازی» (ر.ک: Ross, 2001). در زمینه تأثیر رانتیر باید از سه اثر مالیاتی، هزینه‌ای و حامی‌پروری نام برد؛ بدین معنا که با افزایش درآمدهای نفتی، دولت دیگر نیاز چندانی به گرفتن مالیات از مردم نداشت که این امر به استقلال بیش از پیش رژیم از جامعه و طبقات اجتماعی منجر شد. در بُعد دیگر نیز شاه به جای تکیه بر مردم، با تکیه بر همین درآمدها، گروه‌های حامی تشکیل داد و حلقه‌ی درونی قدرت را گسترده‌تر کرد و نقش حامی بزرگ را برای درباریان و گروه‌های وابسته به آن‌ها ایفا کرد (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۹۸). به تأثیر سرکوب و نوسازی در ادامه اشاره خواهد شد.

ج) میلیتاریسم و سرکوب: این امر در افزایش جنون‌آمیز و سرسام‌آور خرید تسلیحات و تقویت سازمان‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی و گسترش حوزه‌ی مانور و اقدام آن‌ها نمود یافت. قابل ذکر است که از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۵۶، ایران ۱۷ میلیارد دلار از آمریکا سلاح خریداری کرد که از این رقم، ۱۶ میلیاردش مربوط به سال ۱۳۵۱ به بعد است (فوران، ۱۳۹۰: ۵۱۳ - ۵۱۲). هزینه‌های دفاعی از ۱/۹ به ۹/۹ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ رسید و تعداد نیروهای مسلح نیز از ۱۹۱ هزار به ۴۱۳ هزار نفر در فاصله‌ی سال‌های ۵۶ - ۱۳۵۱ رسید (فوران، ۱۳۹۰: ۴۶۵). مهمترین کارکرد نیروهای مسلح و سایر شبکه‌ها و سازمان‌های امنیتی موازی، کنترل و سرکوب شدید مخالفان رژیم و

جلوگیری از هرگونه انتقاد بود. پیامد این وضعیت، تقویت متقابل و همزمان وابستگی به خارج و تنفر، خشم و سرخوردگی در داخل بود.

د) تحکیم خصلت دست‌نشانندی: بعد از کودتای ۲۸ مرداد، متأثر از ترس شاه از کمونیسم و ناصریسم در منطقه (ر.ک: میلانی، ۱۳۹۲: ۲۵۶ - ۲۵۳) و بواسطه‌ی درک ماهیت نامشروع، کودتایی و فاقد پایگاه اجتماعی، رژیم شاه در جهت وابستگی روزافزون به آمریکا پیش رفت (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۴۰ - ۳۹ و ۱۵۴ - ۱۵۲). به این ویژگی که به وابسته بودن رژیم شاه به قدرت‌های خارجی اشاره دارد، در ادامه پرداخته می‌شود.

۳-۱-۲. سلطه خارجی

اغلب گفته شده که محمدرضا شاه نیز مانند پدرش، ستون‌های قدرت و حکومتش را بر سه رکن ارتش، بوروکراسی و دربار استوار ساخت (ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۹۸). حال آنکه حکومت وی، به ویژه بعد از کودتا، دارای رکن چهارمی نیز بود که عبارت بود از برخورداری از حمایت یک ابرقدرت خارجی؛ یعنی آمریکا. جمله معروف شاه خطاب به کیمروزولتپساز کودتای ۲۸ مرداد، بخوبی گویای این موضوع است: «من تاج و تخت خودرامدیون خدا، ملت، ارتش و شما (آمریکا) می‌دانم» (شوکران، ۱۳۶۹: ۸۰ و میلانی، ۱۳۹۲: ۲۴۱).

در واقع، هرچند شاه از همان سال ۱۳۲۰ میل بود که با آمریکا هم‌پیمان شود، اما تنها بعد از کودتاست که پیوندهای سیاسی، اقتصادی و نظامی بی‌سابقه‌ای با آمریکا برقرار می‌کند، به گونه‌ای که در راهبرد سیاست خارجی ایران که بعد از کودتا و تحت عنوان «ناسیونالیسم مثبت» اتخاذ شد، ابتدا اتحادباغرب و حفظ امنیت از طریق آن مطرح شد و سپس در راهبرد «مستقل ملی»، از اواسط دهه‌ی ۴۰ به بعد، از آمریکا به عنوان قدرت حامی نام برده شد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۴۸).

توضیح آنکه، با سرنگونی دولت مصدق، نشانه‌های چرخش بزرگ در سیاست خارجی ایران، به صورت پررنگ شدن اتحاد با غرب، آشکار گردید؛ با این تفاوت که این مسئله به تغییر محور نفوذ خارجی در ایران از انگلیس به آمریکا منجر شد. بنابراین، در قالب کنسرسیوم نفتی، از نفت ایران سهم ۴۰ درصدی به آمریکا واگذار شد. علاوه بر این، در بُعد منطقه‌ای نیز از این زمان به بعد، ایران به نحوی ذیل سیاست خارجی آمریکا تعریف شد و در سیاست خارجی آمریکا نقش‌هایی هم به ایران واگذار شد که عضویت در پیمان نظامی بغداد بهترین شاهد مثال آن است. در ادامه نیز با وقوع کودتای کمونیستی در عراق (۱۳۳۷) و خروج این کشور از پیمان بغداد، پیمان دفاعی دوجانبه‌ای بین ایران و آمریکا امضا شد و از طریق تصویب قانون جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی، سرمایه‌گذاری-

های توسط آمریکادرایران انجام گرفت. اقدام دیگر ایران برای نزدیکی بیش از پیش به غرب و آمریکا، شناسایی رژیم صهیونیستی به صورت دفاکتو در سال ۱۳۳۹ بود.

درواقع، توسعه نفوذ آمریکا در ایران سبب شده بود که بادت به دست شدن قدرت در میان زمامداران دموکرات و جمهوری خواه در آمریکا، اوضاع داخلی و سیاست خارجی ایران دگرگون شود. چنین بود که در اواخر دهه ۴۰ ش، بارویکار آمدن «کندی» در آمریکا و آغاز اصلاحات مورد نظر آمریکا در ایران، برگ دیگری از سلطه‌ی آمریکا بر ایران رونمایی شد. اما اوج سلطه‌ی آمریکا بر ایران در این زمان با تصویب کاپیتولاسیون به نفع ده‌ها هزار مستشار نظامی این کشور در ایران رقم خورد که با واکنش جدی امام خمینی ره مواجه شد (ر.ک: صحیفه امام، ۱: ۴۱۵).

با این حال، سلطه‌ی آمریکا به ویژه باروی کارآمدنیکسونو طرح دکترین اوگسترش یافت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۴۲۶ - ۴۲۵). براساس این دکترین و همچنین خواست خودشاه، ایران مسئولیت امنیت منطقه را قبول کرد؛ «ژاندارم منطقه» شد و روابط بازرگانی و تجاری اش با آمریکا، به ویژه در زمینه نظامی گسترش زیادی یافت. علاوه بر این، در زمینه‌های دیگر نیز قراردادی به ارزش ۱۵ میلیارد دلار، بدون صادرات نفتی، به مدت پنج سال میان ایران و آمریکا به امضا رسید که از جمله موارد مطرح شده در آن، فروش هشت نیروگاه اتمی به ایران بود (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۰۵).

در مجموع، پیوستگی و درهم تنیدگی و در عین حال وابستگی و سرسپردگی شاه به آمریکا به حدی بود که به نوشته جان فوران، «هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که آمریکا تا این حد در آن نفوذ کرده باشد». ابعاد این نفوذ به گونه‌ای بود که در سال ۱۳۵۷، حدود ۵۰۰ شرکت آمریکایی، ۷۰۰ میلیون دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند و ۱۲ بانک بزرگ آمریکا، ۲/۲ میلیارد دلار در ایران دارایی داشتند. ۳۷۰۰۰ آمریکایی در ایران فعالیت داشتند و هر تکنسین نظامی، ماهانه ۹۰۰۰ دلار از دولت ایران حقوق می‌گرفت. قابل ذکر است که در این زمان، ۲۰ درصد از درآمد نفتی ایران صرف خرید تسلیحات از آمریکا می‌شد (فوران، ۱۳۹۰: ۵۱۳ - ۵۱۲).

بازخورد این وابستگی در جامعه و تبعات آن برای رژیم شاه بسیار گران تمام شد؛ زیرا از دید بسیار ایرانیان، اقدامات شاه به معنای ازدست رفتن استقلال کشور بود و در نهایت نیز همین احساس عمومی، یکی از سرچشمه‌های ژرف بیگانگی و بیزاری مردم از رژیم شاه شد (رمضانی، ۱۳۹۲: ۵۸). در واقع، بیگانگی و بی‌زاری ایرانیان از آمریکابه این تصور مردم بازمی‌گشت که آن کشور پاپشتیبانی نظامی، اقتصادی و سیاسی از رژیم شاه، احساس عزت و استقلال ایران را جریحه‌دار کرده است. بر همین اساس است که برخی انقلاب اسلامی را «انقلاب دوگانه‌ی بیگانگی و بیزاری فزاینده» از شاه و

آمریکا دانسته‌اند.

۳-۱-۳. اسلام زدایی

«نه» دیگر مردم در انقلاب اسلامی، نفی و طرد اقدامات اسلام زدایانه‌ی رژیم شاه بود که می‌توان آن را هم محصول دو عامل پیشین (استبداد داخلی و وابستگی خارجی) و هم به عنوان اقدامی برای تحکیم آن دو قلمداد کرد. در واقع، هرچند شاه در مخالفت با اسلام ادامه دهنده‌ی راه پدرش بود، اما روند مخالفت وی با اسلام، از اوایل دهه‌ی ۴۰ و بواسطه‌ی رحلت آیت الله بروجردی، سرعت بیشتری به خود گرفت. از این رو، در نخستین حرکت، اقدام به تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی کرد که آشکارا نقض اصول مذهبی بود. با این حال، بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و پیشاهنگی علما و نیروهای مذهبی در مخالفت با رژیم، سرکوب علما و نیروهای مذهبی و مخالفت با مذهب و مظاهر آن، بیش از پیش در دستور کار رژیم قرار گرفت. به طور خلاصه می‌توان گفت که علاوه بر گسترش سپاه دین به جای روحانیون، تغییر تقویم کشور به تاریخ شاهنشاهی، میدان دادن به نیروهای بهائی و درج مقالات ضددینی در نشریاتی مانند مجله جوانان حزب رستاخیز (ر.ک: کاظمی، ۱۳۸۶: ۴۱۷)، گسترش قمارخانه‌ها، مراکز فحشا، مشروب فروشی‌ها و نمایش فیلم‌های مبتذل در سینما و تلویزیون بخشی از تلاش‌ها و اقدامات رژیم در رویارویی با فرهنگ اسلامی بود. به بیان دیگر، بی‌توجهی به ارزش‌های دینی و بی‌تفاوتی نسبت به خواسته‌های مردم و علمای مذهبی، رواج فساد و فحشا، عدم پای‌بندی به شعائر اسلامی و عدم مراعات عفت عمومی، بویژه در مراسم‌هایی مانند جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و جشن هنر شیراز (ر.ک: پارسونز، ۱۳۶۳: ۲۳۸ - ۲۳۷)، اشتغال بهائی‌ها و صهیونیست‌ها در پست‌های کلیدی و حساس دولتی که از دید مردم، نشان از عناد رژیم با اسلام بود، تغییر تاریخ اسلامی و ترویج و تبلیغ ارزش‌ها و سنت‌های قبل از اسلام و ... احساسات مذهبی مردم و علما را جریحه‌دار کرده بود (محمدی، ۱۳۸۱: ۸۱ - ۸۰). پیامد مهم سیاست‌های اسلام‌زدایی شاه این بود که فاصله‌ی حکومت با مردم را بیش از پیش گسترده‌تر کرد و دوقطبی غیرقابل ترمیمی را که مبتنی بر صف‌آرایی اکثریت مردم و علما در مقابل رژیم از یک سو و رژیم، دربار و وابستگان آن‌ها از سوی دیگر بود، شکل داد (محمدی، ۱۳۸۱: ۷۱)؛ دوقطبی‌ای که هیچ‌گاه ترمیم و بازسازی نشد.

۳-۱-۴. ضعف و ناکارآمدی اقتصادی

افول اقتصادی و تهدید زندگی و معیشت اقشار مختلف نیز از جمله عواملی است که ایرانیان با دست

یازیدن به انقلاب درصدد نفی و طرد آن بودند (آزادی منفی). درواقع، هرچند افزایش درآمدهای نفتی منجر به رونق و تسریع در برنامه‌های توسعه شد (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۹۱ - ۳۹۰)، اما پیامدهای سیاست‌های توسعه‌ای رژیم ناگوار بود. توضیح آنکه از سال ۱۳۵۲ به بعد، خطوط وابستگی در اقتصاد ایران تکمیل شد و دوره سرمایه‌گذاری کاملاً وابسته‌ای آغاز شد که به مدد درآمدهای نفتی، فرایندهای اقتصادی از قبل موجود را شتاب بخشید که البته به سرعت از کنترل خارج شد (فوران، ۱۳۹۰: ۴۷۱ - ۴۷۰ و معدل، ۱۳۸۲: ۸۵ - ۸۲). پیامدهای این سرمایه‌داری بر اقتصاد ایران ناگوار بود که در اینجا به عنوان نمونه به بررسی این پیامدها در دو بخش مهم اقتصادی می‌پردازیم:

الف) کشاورزی

کشاورزی در این دوره دستخوش تحولات عظیمی شد که ناشی از اجرای اصلاحات ارضی بود. با این وجود، در اثر اجرای اصلاحات ارضی نه تنها وضعیت کشاورزی بهبود نیافت، بلکه سطح زندگی و معیشت روستائینان همچنان پائین ماند، به گونه‌ای که در فاصله سال‌های ۵۶ - ۱۳۵۱، ۳۸ درصد روستائیان از سوء تغذیه رنج می‌بردند و چهار درصد نیز شدیداً سوء تغذیه داشتند. علاوه بر این، با گذشت یک دهه از اجرای اصلاحات ارضی، تولید کشاورزی دچار افت شد و به نسبت سرانه‌ی جمعیت عقب ماند. به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۰، مصرف روستائیان ۷/۳ میلیارد ریال از تولید کشاورزی بیشتر بود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۳۵۷). ادامه این روند در سال‌های بعد سبب شد که در سال ۱۳۵۶، ۱۴ درصد نیازهای غذایی کشور از خارج وارد شود (فوران، ۱۳۹۰: ۴۷۹، در مورد پیامدهای اصلاحات ارضی ر.ک: صمیمی، ۱۳۶۸: ۱۶۸ - ۱۶۷).

ب) صنعت

جایگزینی واردات و توسعه صادرات دو راهبرد برای توسعه اقتصادی کشور از سال‌های دهه‌ی ۴۰ به بعد بود که به ترتیب اتخاذ شد. براساس الگوی جایگزینی واردات، دولت درصدد بود که محصولات وارداتی را خود در داخل تولید کند. در الگوی دوم (در سال‌های آغازین دهه ۵۰)، بر صنایع سرمایه‌ای و انرژی پایه مانند سیمان، فولاد و پتروشیمی تأکید شده بود. اما با توجه به پیچیدگی این صنایع، ایران روز به روز به کشورهای صاحب تکنولوژی و شرکت‌های چندملیتی بیشتر وابسته می‌شد (ملک محمدی، ۱۳۸۱: ۷۷ - ۷۳). علاوه بر این، به دلیل وابستگی صنعت به نفت و همچنین تکیه بر کشورهای غربی و شرکت‌های چندملیتی رژیم نتوانست بخش صنعت را در کشور بومی کند. ضمن اینکه پیشرفت صنعتی ایران، به نفع سرمایه‌داران و طبقه‌ی متوسط به بالای جامعه و مقامات دولتی

وتکنوکرات‌هاشد (رویایی و یآوری، ۱۳۷۹: ۱۱۰)، به طوری که تنها ۴۵ خانواده، ۸۵ درصد شرکت-هارادار کنترل داشتند. این در حالی بود که وضعیت کارگران مساعد نبود؛ در سال ۱۳۵۳، حدود ۷۳ درصد کارگران، کمتر از حداقل دستمزد قانونی مزد می‌گرفتند و اکثریت مردم شهرها زندگی سختی داشتند (فوران، ۱۳۹۰: ۴۹۵ - ۴۸۹).

در مجموع، از سال‌های دهه ۱۳۴۰ به بعد، نرخ رشد صنعتی ایران دست کم از دو جهت گمراه‌کننده بود: اولاً سهم صنعت از تولید ناخالص ملی ۱۸ درصد بود در مقایسه با سهم بخش خدمات و سهم نفت که هر کدام ۳۵ درصد بود، رقم بالایی نبود. ثانیاً در این دوره، صادرات صنعتی غیر نفتی دو تا سه درصد صادرات ایران را تشکیل می‌داد که اینهم ناچیز بود. علاوه بر این، بخش صنعتی تا حد زیادی به مشارکت خارجیان وابسته بود؛ سرمایه خارجی در صنایع جنبه غالب داشت و حتی در صنایع نسبتاً بومی مانند بافندگی، چاپایی باز کرده بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۸۰ - ۱۶۵). قابل ذکر است که در سال ۱۳۵۷، شرکت‌های دارویی ۸۵ تا ۱۰۰ درصد به واردات اتکا داشتند؛ شرکت‌های شیمیایی ۶۰ تا ۱۰۰ درصد، بافندگی ۸۰ درصد، بعضی صنایع غذایی ۷۰ درصد و پاره‌ای از مصالح ساختمانی ۵۷ درصد (نقل از فوران، ۱۳۹۰: ۴۸۴).

در جمع‌بندی این بخش، کاتوزیان می‌نویسد: «آنچه در ایران رخ داده پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بودونه مدرنیسم، بلکه شبه‌مدرنیسمی بوده که عواید نفت آنرا تسریع کرد ... هنگامی که کشور در آستانه دروازه‌های تمدن بزرگ قرار داشت ... حمل و نقل شهری درهمه جا به ویژه تهران به قدری خراب بود که غیرقابل توصیف است. وضع مسکونی جز برای وابستگان دولت و جامعه تجار و حشمتاک بود. اغلب شهرهای کوچک و بزرگ از جمله تهران فاقد سیستم فاضلاب کارآمد بودند، ...» (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۳۲۳). بنابراین، اینگونه بود که در جریان مبارزات انقلابی، ائتلافی همه‌گیر علیه رژیم شکل گرفت.

۴- آزادی مثبت در انقلاب اسلامی

پرسش اساسی در اینجا این است که انقلاب اسلامی ایران برای تحقق چه آرمان‌ها و اهدافی شکل گرفت؟ پاسخ به این پرسش، در اصل پاسخ به وجه ایجابی آزادی به روایت برلین است. در واقع، در وجه منفی بحث بر سر این بود که انقلاب اسلامی، «نه» به چه چیزهایی بود و در اینجا بحث این است که انقلاب اسلامی برای تحقق چه اهدافی شکل گرفت؟ به عبارت دیگر، در اینجا پاسخ ایجابی مردم، رهبران و ایدئولوگ‌های انقلاب اسلامی به عارضه‌ها و مسائلی که در جامعه وجود

داشت و زمینه‌های شکل‌گیری و نضج انقلاب را فراهم کرد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۴. مردم سالاری دینی

مردم سالاری دینی که در شعار مردم برای برپایی «جمهوری اسلامی» متجلی بود، آرمانی بود که در پاسخ به ویژگی‌های شخصی و استبدادی رژیم شاه و حذف دین از عرصه سیاست (سیاست‌های اسلام زدایانه‌ی آن) مطرح می‌شد. در واقع، مردم با طرح شعار جمهوری اسلامی که امروزه از آن به مردم سالاری دینی تعبیر می‌شود، خواهان حاکمیت دین و ارزش‌های الهی در جامعه و تعیین سرنوشت‌شان به دست خود و در چارچوب ضوابط الهی بودند. به عبارتی، حکومت اسلامی (جمهوری اسلامی) از نظر آنان بایستی واجد ویژگی‌هایی چون برپایه قرآن بودن و پذیرفتن اصل رهبری و جمهوریت می‌بود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹: ۱۳۲). این آرمان، در زمره‌ی نخستین اهداف انقلاب اسلامی و شاید بتوان گفت مهم‌ترین هدف انقلاب اسلامی بود، به گونه‌ای که امام تَمَّزُّ در اولین بیانیه‌ی مبارزاتی شاندر ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ با شروع بیانیه‌ی خود با آیه‌ی شریفه «قُلْنَا مَا عَظَّمُوا احِدَةً اَنْتَقَوْمُوا لِلَّهِمَّتِنِ وَفُرَادَى» مردم را به قیام برای خدافراخواندند؛ قیام برای خدا، قیامی که مبتنی بر حضور مردم در صحنه باشد. وجه ایجابی این قیام در مراحل بعدی نهضت به صورت خواسته‌ی برپایی «جمهوری اسلامی» با همان دو رکن متجلی شد (رک: شفیعی‌فر، ۱۳۹۵). در این زمینه، امام خمینی تَمَّزُّ با اینکه از سال ۱۳۴۸ نظریه ولایت فقیه را به عنوان مبنایی برای تشکیل حکومت اسلامی ارائه داده بودند، در ۲۲ مهر ۱۳۵۷ در پاریس در مصاحبه با «فیگارو» برای اولین بار در خصوص نوع نظام سیاسی آینده از «جمهوری اسلامی» نام بردند و سپس در توضیح خصوصیات آن فرمودند که «حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی به آرای ملت» خواهد بود (صحیفه امام، ۴: ۳۴۹). در واقع، مردم سالاری دینی نظامی است که در آن حاکمیت به خداوند تعلق دارد و با عقیده و ایمان و عواطف و آرای مردم پیوند خورده است (رک: سعیدی، ۱۳۹۲: ۲۲۵).

۲-۴. آزادی

«آزادی» در کنار «استقلال» و «جمهوری اسلامی» یکی از سه رکن مشهورترین شعار انقلاب اسلامی بود. اهمیت آرمان آزادی که در اینجا به معنای رهایی از سلطه و دیکتاتوری، حق تعیین سرنوشت، حق مشارکت سیاسی و ... است (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹: ۱۴۰)، بحدی است

که در میان شعارهای سیاسی انقلاب، بیشترین میزان فراوانی (۲۶/۴ درصد) را به خود اختصاص داده است (پناهی، ۱۳۷۹: ۷۸). در واقع، به موازات تثبیت ویژگی‌های استبدادی رژیم شاه، شرایط خفقان، سرکوب و اختناق و نادیده گرفتن حقوق مختلف ملت، خواسته‌ی آزادی روز به روز بیشتر در فضای مبارزاتی علیه رژیم و در میان عموم مردم مطرح می‌شد (فارسون، مشایخی، ۱۳۸۷: ۲۱). در همین راستا، امام به دلیل ماهیت استبدادی رژیم پهلوی، آن را ضدآزادی دانسته، در اعتراض به سلب آزادی‌های اجتماعی از سوی رژیم، آزادی را عطیه‌ای الهی قلمداد کردند که اسلام آن را امری فطری می‌داند و بر این اساس، بر ادعای رژیم مبنی بر «اعطای آزادی» به مردم تاختند (ر.ک: صحیفه امام تذکره، ۳: ۴۰۷ - ۴۰۶). سردادن شعارهایی چون «آزادی آزادی این است شعار ملی»، «آزادی تنها آرزوی من است، پیروزی عاقبت مال من است»، «مکتب خمینی مکتب آزادی است هدف از نهضت شرفی از بردگی است»، «نهال آزادی را با خون خودآبیاری کن» و ... ناظر به این خواسته بود.

۳-۴. استقلال و حاکمیت ملی

حاکمیت ملی و حفظ استقلال کشور در برابر سلطه‌ی خارجی، همانگونه که در یکی از مهمترین شعارهای انقلاب؛ «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی (جمهوری اسلامی)» بر آن تأکید و تصریح می‌شد، در زمره‌ی آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی قرار دارد. در واقع، در کنار و حتی در ذیل تلاش برای احیای اسلام، مسئله‌ی استقلال و حاکمیت ملی نیز در انقلاب اسلامی بسیار حائز اهمیت است. بر همین اساس، مخالفت با وابستگی رژیم شاه به غرب و به ویژه آمریکا و تأکید بر حفظ استقلال کشور از نفوذ، دخالت و سلطه‌ی خارجی، از شعارهای اصلی مردم در جریان مبارزات انقلاب بود. به عبارتی، به موازات تلاش برای سرنگونی نظام شاهنشاهی، یکپارچه‌سازی اهداف اصلی انقلاب اسلامی، قطع نفوذ خارجی و وابستگی به آمریکا بود. در این زمینه، امام خمینی تذکره در اسفند ۵۷ به هنگام ترک تهران به مقصد قم در این باره فرمودند (صحیفه امام، ۶: ۲۶۲ - ۲۶۱):

ملت شجاع باید توجه داشته باشد که گرچه استبداد داخلی فروریخت و مردم آزادی را لمس کرده‌اند ولی هنوز ریشه‌های استعمار آمریکا، شوروی، انگلستان و صهیونیسم و سایر دول چپاولگرا؛ این مرزوبوم کاملاً قطع شده است ... باید سعی کنیم تمامی اشکال نفوذ آمریکا، چه اقتصادی و چه نظامی، چه سیاسی و فرهنگی، را از بین ببریم و من امیدوارم که ملت ایران به این مهم هرچه زودتر برسد.

به همین دلیل یکی از شعارهای اصلی مردم «استقلال» بود در این راستا شعارهایی برضد آمریکا، شوروی، انگلیس و حامیان داخلی آن‌ها می‌دادند. شعارهایی چون «نابودبادسلطه امپریالیسم آمریکا»، «آمریکایی بروخانه‌ات»، «دست خونین آمریکا از ایران خالی»، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «آزادی نهایی، جمهوری اسلامی*** پیروزی نهایی، اخراج آمریکایی» و ... ناظر به این موضوع بود. علاوه بر این، اهمیت استقلال به عنوان یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی به حدی بود که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» به عنوان راهبرد سیاست خارجی انتخاب شد که خود به خوبی گویای تلاش انقلابیون برای فراز کردن آرمان استقلال و قطع وابستگی به بیگانگان است.

۴-۴. کارآمدی و محرومیت زدایی

هرچند میزان شعارها و خواسته‌های اقتصادی در جریان مبارزات انقلاب اسلامی نسبت به سایر شعارها بسیار کم بوده^۱؛ اما این بدین معنا نیست که مردم از اوضاع اقتصادی در زمان رژیم شاه راضی بودند، بلکه عمدتاً بدین معناست که از نظر آن‌ها، مسائل اقتصادی و معیشتی اولویت کمتری نسبت به سایر مسائل داشتند. در واقع، اگرچه انقلاب اسلامی بیشتر ماهیت فرهنگی - ایدئولوژیک دارد، اما در عین حال، این نافی تلاش مردم برای بهبود اوضاع اقتصادی نیست؛ زیرا همانگونه که گفته شد، رژیم شاه از بحران جدی در حوزه کارآمدی رنج می‌برد. به عبارتی، اوضاع اقتصادی در آن زمان به اندازه‌ای نامطلوب بود که حتی شعارهایی در اعتراض به نبود ملزومات اولیه زندگی سر داده می‌شد. بنابراین، طبیعی است که در کنار تلاش برای رفع وابستگی و حفظ استقلال کشور، احیای ارزش‌ها و حاکمیت دینی و ... بهبود اوضاع اقتصادی و رفع فقر، استضعاف و محرومیت از جامعه نیز مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، از میان شعارهای اقتصادی انقلاب اسلامی، ۸۹/۸ درصد به نفی فقر و محرومیت و حمایت از طبقات محروم اختصاص داشت (پناهی، ۱۳۷۹: ۸۰). به عبارت دیگر، تلاقی و هم‌افزایی ناکارآمدی رژیم شاه و پیامدهای آن، از جمله شکاف طبقاتی از یک سو و تأکید رهبران و ایدئولوگ‌های انقلاب اسلامی مبنی بر تقویت عدالت اجتماعی، کارآمدی بیشتر در کاهش فاصله طبقاتی، رفع فقر، استضعاف و محرومیت در جامعه معنا پیدا می‌کرد. در واقع، در چارچوب گفتمان امام خمینی رحمته‌الله، عدالت نمود و هدف اصلی کارآمدی است که از طریق رفع محرومیت از

۱- از میان شعارهای انقلاب اسلامی، اهداف و ارزش‌های اقتصادی، شامل ۳۹ شعار (۵/۳ درصد از کل شعارهای مربوط به اهداف انقلاب) بوده که بیانگر اولویت کمتر بُعد اقتصادی از نظر مردم و انقلابیون است (پناهی، ۱۳۹۲: ۳۵۷).

جامعه محقق می‌شود (ر.ک: مروی، ۱۳۷۷: ۱۲۵). از دیدگاه امام علیه السلام، تنها یک حکومت اسلامی کارآمد می‌تواند مملکت را از چنگال ظلم و تعدیات و عقب ماندگی‌های گذشته و در عین حال، وابستگی به خارج رها سازد و همچنین، زمینه‌ساز پیگیری اهداف اسلامی باشد (ر.ک: پروانه، ۱۳۹۰: ۱۸۱ - ۱۷۹).

نتیجه گیری

بحث و بررسی در پژوهش حاضر نشان داد که در کنار سایر تبیین‌ها و تحلیل‌ها درباره‌ی چرایی انقلاب اسلامی ایران، این انقلاب براساسی می‌تواند یک انقلاب «آزادی‌خواهانه» و «رهایی‌بخش» تلقی شود؛ زیرا در این انقلاب، مردم به رهبری علمای دینی و سایر رهبران انقلابی، با تشخیص مسائل و معضله‌های جامعه، درصدد نفی و طرد آن شرایط و مسائل و تعیین سرنوشت خود، در قالب تحقق اراده‌ی انقلابی‌شان و جامه عمل پوشاندن به آنچه مطلوب می‌پنداشتند، برآمدند. در واقع، انقلاب اسلامی را می‌توان تحقق اراده‌ی آزاد و فاعلیت و عاملیت ایرانیان دانست که طی آن مردم ابتدا از استبداد، سلطه‌ی خارجی، لگدمال شدن ارزش‌های اسلامی و افول اقتصادی رهایی یافتند و سپس با مینا قراردادن اسلام، درصدد تحقق ارزش‌ها و آرمان‌هایی چون مردم سالاری دینی، آزادی، استقلال از بیگانگان، کارآمدی، عدالت و رفع فقر، استضعاف و محرومیت‌زدایی بودند. به عبارتی، در جریان شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی، اسلام، قالب، ظرف و محتوایی بود که با تمسک به آن، هم شرایط موجود نفی می‌شد و هم راه‌حل‌ها و پاسخ‌هایی برای حل مسائل ارائه می‌شد.

بر مبنای تحلیل ارائه شده در این پژوهش، می‌توان امکان وقوع تحول انقلابی در ایران امروز را منوط به دو مجموعه عوامل دانست؛ عوامل ایجابی از جمله تقویت جنبه‌های شخصی و اقتداری حکمرانی و فاصله گرفتن آن از توجه به خواسته‌ها و حقوق مختلف مردم، تبعیض و شکاف طبقاتی، به ویژه میان کارگزاران نظام و مردم، سوق یافتن به سمت وابستگی و پذیرش سلطه‌ی خارجی، بی-توجهی به ارزش‌ها و باورهای مذهبی مردم، ناکارآمدی اقتصادی و افول سطح زندگی و معیشت عموم و ... به میزانی که این جنبه‌ها و ویژگی‌ها تقویت شود، امکان خیزش انقلابی محتمل‌تر می‌شود.

از سوی دیگر، عمل به موازین مردم سالاری دینی، پاسداشت آزادی، تحقق کارآمدی، عدالت، محرومیت‌زدایی، دقت و حساسیت در حفظ استقلال ملی، کاهش وابستگی به خارج و سد کردن نفوذ و سلطه‌ی خارجی و ... مجموعه عوامل سلبی و کنترل‌کننده یا کاهنده‌ی امکان وقوع تحول انقلابی

در ایران است و به میزانی که این عوامل تقویت شود، زمینه‌های وقوع تحول انقلابی در ایران کاهش می‌یابد.

منابع

- ۱) اسکاچپول، تدا (۱۳۸۲)، «*دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران*» ترجمه محمد تقی دلفروز، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۶، شماره ۱۹، بهار، صص ۱۴۱-۱۱۹
- ۲) اسمیت، مایکل و جیمز باربر، *ماهیت سیاست گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه دکتر حسین سیف زاده. تهران: قومس، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۳) ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، چاپ سوم، تهران: قومس
- ۴) ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران: قومس
- ۵) آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، چاپ دوازدهم، تهران: نشر مرکز
- ۶) برلین، آیزایا (۱۳۶۸)، *چهار مقاله درباره‌ی آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی
- ۷) پارسونز، آنتونی (۱۳۶۳)، *غرور و سقوط*، ترجمه منوچهر راستین، تهران: هفته
- ۸) پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۵) (الف)، *به سوی تمدن بزرگ*، تهران: مرکز پژوهش‌ها و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی
- ۹) پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۵) (ب)، *مأموریت برای وطنم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۰) پناهی، محمد حسین (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی شعارهای انقلاب اسلامی؛ فرهنگ سیاسی انقلاب*. تهران: نشر علم
- ۱۱) پناهی، محمدحسین (۱۳۷۹)، *بررسی زمینه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی ایران براساس شعارهای انقلاب*، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه پاییز و زمستان، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۸۴-۶۳
- ۱۲) پروانه، محمود (۱۳۹۰)، *الگوی جهان‌گرایی اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)
- ۱۳) حجاریان، سعید (۱۳۷۴)، *ساخت اقتدار سلطانی؛ آسیب‌پذیری‌ها، بدیل‌ها*، مجله اطلاعات

- سیاسی - اقتصادی، سال نهم، فروردین و اردیبهشت، شماره ۸-۷
- ۱۴) رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۷)، **توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار
- ۱۵) رضائی، روح‌الله (۱۳۹۲)، **چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ هفتم، تهران: نی
- ۱۶) رویایی، محمدصادق، یاوری، حسین (۱۳۷۹)، **اقتصاد در عصر پهلوی**، تهران: جهان کتاب
- ۱۷) زیباکلام، صادق (۱۳۹۰)، **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، چاپ هشتم، تهران: روزنه
- ۱۸) سعیدی، مهدی (۱۳۹۲)، **مردم‌سالاری دینی از منظر آیت‌الله خامنه‌ای**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۹) سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹)، **رشد روابط سرمایه‌داری (مرحله گسترش ۱۳۵۷-۱۳۴۲)**، تهران: شعله اندیشه.
- ۲۰) شفیعی‌فر، محمد (۱۳۹۵)، **فرایند استقرار جمهوری اسلامی**. تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ سوم
- ۲۱) شوکراس، ویلیام (۱۳۶۹)، **آخرین سفرشاه**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- ۲۲) صمیمی، مینو (۱۳۶۸)، **پشت پرده‌ی تخت طاووس**، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: اطلاعات.
- ۲۳) عنایت، حمید (بی‌تا)، **«انقلاب در ایران ۱۹۷۹: مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی»**، ترجمه مینا منتظر لطف، در: فرهنگ توسعه، شماره ۴، صص ۹-۴.
- ۲۴) فارسون، سمیح، مشایخی، مهرداد (۱۳۸۷)، **فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۲۵) فوران، جان (۱۳۹۰)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، چاپ یازدهم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۲۶) قادری، حاتم (۱۳۸۲)، **اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**، چاپ چهارم، تهران: سمت
- ۲۷) کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴)، **اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله‌ی پهلوی**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، تهران: مرکز.

- ۲۸) کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲)، *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دهم، تهران: نی.
- ۲۹) کاظمی، محسن (۱۳۸۶)، *خاطرات عزت‌شاهی*، چاپ ششم، تهران: سوره مهر.
- ۳۰) کدی، نیکی آر (۱۳۷۵)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، چاپ دوم، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۳۱) گازیوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.
- ۳۲) محمدی، منوچهر (۱۳۸۱)، *انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها*، چاپ سوم، قم: معارف.
- ۳۳) مروی، ابوالفضل (۱۳۷۷)، *نگاهی به اصول توسعه از دیدگاه امام خمینی*، مجله حضور، شماره ۲۴، صص ۱۳۰-۱۱۳.
- ۳۴) مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۷۹)، *فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۳۵) معدل، منصور (۱۳۸۲)، *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*، ترجمه محمدسالار کسرای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۳۶) ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، *از توسعه ی لرزان تا سقوط شتابان*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۳۷) میلانی، عباس (۱۳۹۲)، *نگاهی به شاه*، تورنتو: پرشین سیرکل.
- ۳۸) ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷)، *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه پردازی‌ها*، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۳۹) هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*، تهران: البرز.
- ۴۰) هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

41) Ross, M.L. (2001), "Does Oil Hinder Democracy?", *World Politics*, 53(3): 325

